



روزانه ها ...

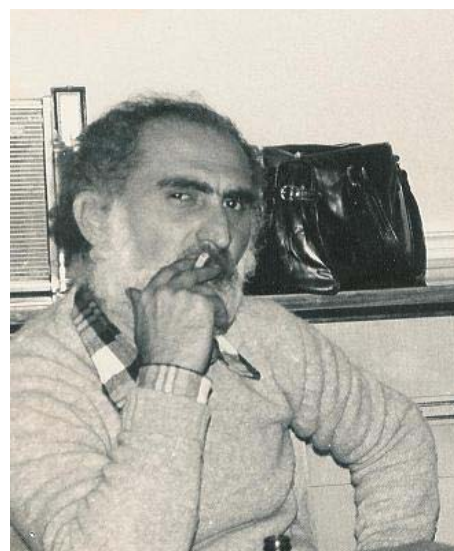


خانه قلم ها پیوندها



زندگینامهء فریدون ایل بیگی

فریدون ، دانشی که رفت ...^{1*}



پیشاپیش بگویم :

آنچه که در زیر می آید ، زندگینامهء فریدون ست بامدد از خاطراتم $\times 2$ و بیشتر از دیده هایم تا شنیده هایم - فریدون عادت نداشت ، نمی خواست یا یاد نگرفته بود از خود بگوید . و هرچه را که می توان " سند " نامید(دستنوشته ها ، نامه های نوشته به دوستان یا دریافتی از آنها و ...) را قبل از رفتنش بدست آتش سپارد- به جز اندکی که در نزد من و در جای دیگر ، به سهو یا به عمد ، فراموش کرده بود .

زندگیِ او را به سه دوره می توان تقسیم کرد :

1. سی و دو سالی که در ایران زیست با دوستانِ بسیار که بیشتر دورانی بود ادبی/اجتماعی .

2. هجده سال اول اقامتش در فرانسه (و 9 سالی از آن ، بعد 22 بهمن 57 ، با رفت و برگشت های مرتب و گاه بی وقفه اش به ایران و اقامت های بالنسبه طولانی) .

در این دوره ، به جز با دوستان جدید (و قلیل) ، تمام روابطش را با دوستان قدیمی (و بیشتر ادبی) بالکل قطع کرد . با تنها کسی که دوباره رابطه برقرار نمود احمد شاملو بود.

3. دوازده سال آخر زندگیش توام بود بابه شک کردن بر معیارهایش ، با بازنگری کامل برگزیده اش . بسیاری از باورهایش را از دست داد - بی آنکه لحظه ای از " انسان اجتماعی " 3x بودن بدور گردد . از قبل میدانست (ولی اینبار دیگر پرهیز نکرد تا یاد بگیرد که) " یاران " همیشه یار نیستند و این همراه بود با سرخوردگی های بسیار و در تنهایی ترین تنهایی ها بسر بردن : بسیار داد و گیرندگان ، آنگاه که دیگر نمی خواست آنسان بدهد که آنان خواستارش بودند ، فراموشش کردند ... بگذریم که گذشتن گویا خوبست !

آراد (م) ایل بیگی

کیهان چاپ لندن ، 15 اکتبر 2000

با نهایت تأسف در گذشت

فریدون ایل بیگی

در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۰ (۲۲ شهریور ۱۳۷۹) در شهر
مونترولی (Montreuil) فرانسه را در سن
شصت و دو سالگی
به آگاهی همگان می‌رسانیم.

او آزاده‌ای شریف، فروتن و پاک‌باخته‌ای بود که در جامعه ادبی سال‌های چهل در ایران همچون شاعر، مترجم و نویسنده شناخت. فریدون در دهه‌های بعدی زندگی پربارش تمامی توان خود را در خدمت آرمان‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه گذاشت. از جمله مهم‌ترین یادگارهای دوره اخیر فعالیت‌های او انتشار ترجمه‌های گوناگون، نشریات متعدد، چندین کتاب و جزوه و مقالات بیشماری با ده‌ها نام مستعار است.

با احترام به خواست خود فریدون جسد وی سوزانده شد و خاکسترش با حضور افراد خانواده و به‌خواست آنان و دوستانش برای همیشه در قفسه ۸۵ گورستان پرلاشز (پاریس) به خاک سپرده شد و بنا بر میل او مراسم جمعی برگزار نگردید.

یاد این محقق فرهیخته، صمیمی و جسور گرامی باد.

میتلین، نسرن، مریم، سیمین، سیوی، آزاده، ماریان، سپیده، فرامرز، حسین، محمد، اوشه و اندیشه - آوره این ایل بیگی - مرجان، فلاخرضا، محمدرضا و مهیار کامیاب، علیرضا و طناز قره‌گزلو، نیلا و نانی مکنیتزکی، منیژه اختراعی، خسرو کلانتری، علیرضا ندیمی، زیلا و بهروز معلومی

• **کیهان** درگذشت همکار پیشین مطبوعاتی خود
شادروان فریدون ایل بیگی را به همه بازماندگان تسلیت می‌گوید.

– Micheline Ibeigui-Asli,
son épouse,
Ses frères et sœurs,
Ses nièces et neveux,
Khosro Klantari, Behrooz et Jilla
Moazami, Alireza Nadimi,
Ses amis,
ont la grande douleur de faire part de la dis-
parition brutale, survenue le 12 septembre
2000, à Montreuil, à l'âge de soixante-
deux ans, de

Ferydoun ILBEIGUI-ASLI,
poète, écrivain, traducteur iranien,

épris de liberté et de justice, libre penseur, au-
teur de nombreux livres, fascicules, articles,
cofondateur de différentes revues, avec pour
thème principal : combattre les injustices so-
ciales et politiques (sous un grand nombre de
pseudonymes).

Incinération (selon sa volonté) et
inhumation des cendres, dans la division 85
du cimetière du Père-Lachaise (Paris), ont eu
lieu dans l'intimité familiale.

در روزنامه فرانسوی " لوموند " Le Monde ، در دو نوبت به تاریخ های 28 و 30 سپتامبر 2000 منتشر شد

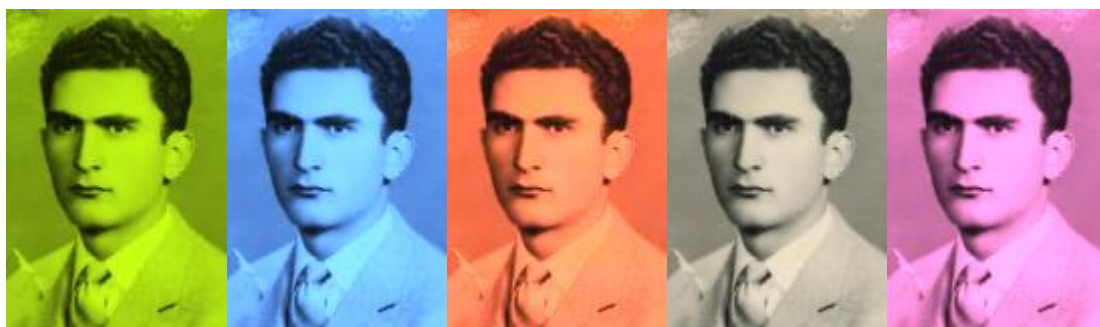
در 17 مرداد 1317 در بندر انزلی (که در آن زمان نام عاریتی قلدر رضا ، یعنی پهلوی را داشت) بدنیا آمد .

فریدون (اولین فرزند خانواده ای با هفت فرزند : سه دختر و چهار پسر) ، سیزده سال از من ، آخرین فرزند ، بزرگتر بود و بالطبع کودکی او را ندیدم و نشناخته ام (برف را می بینم و فاخرانه می گویم : می بارد !) . مگر شنیده هایم از این و آن .
راویان (از جمله مادرم و نه تنها او) چنین می گویند : از کودکی آرام و بی آزار و گوشه گیر و درخود و با حجب و حیا* 4 .
از نو جوانی و سالهای اول جوانیش هم چندان چیزی نمی دانم .

تحصیلات ابتدائی و نیمی از دبیرستان را در همین شهر گذراند و نیمه دیگر را در دبیرستان دارالفنون تهران به پایان رساند .
به گفته تمام شاهدان ، از شاگردان نخبه بود . در محله عرب ها ، در ناصر خسرو ، در اتاق کوچکی میزیست و برای امرار معاش و تهیه مخارج تحصیل – بدلیل ناتوانی خانواده برای پرداخت تمام آنها – ، شبها به انواع کارها ، از جمله نجاری ، می پرداخت .



با اخذ دیپلم ادبی، به تعبیر معروف به "خدمت نظام" رفت و با درجه ستوان سومی، در تهران و خاش، 18 ماهی خدمت کرد. ارتش را علیرغم تمایل فرماندهانش برای ماندن، ترک کرد و چند ماهی در بیکاری بسر برد و همزمان با اعتراضات مردمی و دانش آموزان و دانشجویان و معلمان که منجر به کشته شدن معلم خانعلی (بگمانم در سال 1339 - درجائی خواندم که در فروردین 40 بود) و تظاهرات بنفع مصدق*5 در رابطه با جریان روشنفکری ای که گویا اشرف پهلوی برای بدام انداختن روشنفکران مخالف براه انداخته بود، دستگیر شد و دو سه ماهی در زندان قزل قلعه بود و در شب چهارشنبه سوری آزاد گردید.



بعد از آزادی از زندان، باز چند ماهی بیکار بود و سپس در آزمون استخدامی سازمان بیمه های اجتماعی برگزیده شد و به کار در این سازمان پرداخت.

کمی بعد خواهرم، نسرین، به استخدام وزارت پست و تلگراف و تلفن درآمد و با کومک مالی فریدون و نسرین، از محلهء خانی آباد و تهرانچی راه آهن به میدان ثربا رفتیم و باصطلاح شمال شهر نشین شدیم! *6



طرحهای سیاه سفید از: ناهید

بعد از دو سال ، کمی شمالی تر شدیم و به محله باغ صبا / سلیم رفتیم و از همین خانه بود که از طرف سازمان بیمه های اجتماعی کارگران ایران به مدت شش ماه به فرانسه فرستاده شد تا در زمینه بیمه کارگران و طرز کار تامین اجتماعی Sécurité Sociale فرانسه مطالعاتی انجام دهد . بعد از بازگشت به ایران ، گزارشی مفصلی تهیه کرد و در این گزارش خواندم که یکی از پیشنهاداتش ، تغییر نام سازمان بیمه های اجتماعی ، به سازمان تامین اجتماعی کارگران بود که چندی بعد جامعه عمل به خود پوشید و بریاست اداره جدیدالتاسیس (اداره بیمه های جدید) که باحتمال ، بنایش به پیشنهاد خود او بود ، برگزیده شد .

در همین ایام با فریدون گیلانی جنگ ادبی " جگن " را بیرون دادند که از آن چهار شماره (کتاب) در آمد * ۷ . و با همین گیلانی و حدودا در همین ایام ، کتاب " نموداری از شعر امروز ایران " (معرفی اشعار شاعران معاصر ، همراه با چند نقد) را چاپ کردند .



دقیقا بیاد ندارم که در چه سالی ، بین 42 و 45 - احتمالا در 45 - ، در آزمون سراسری دانشگاهها شرکت کرد و در رشته زبان فرانسه حائز رتبه اول شد (در آزمون عکس شاگردان اول رشته های مختلف را در روزنامه ها منتشر می کردند) . و در رشته حقوق قضائی هم قبول شد و همین رشته را انتخاب کرد .

در سال 1344 ، کمی بعد از برگشت به ایران ، اولین دفتر اشعارش را با نام آخرین همسفر به سرمایه شخصی به چاپ رساند و پخش آنرا به عهده انتشارات اندیشه (خیابان شاه آباد سابق) گذارد .

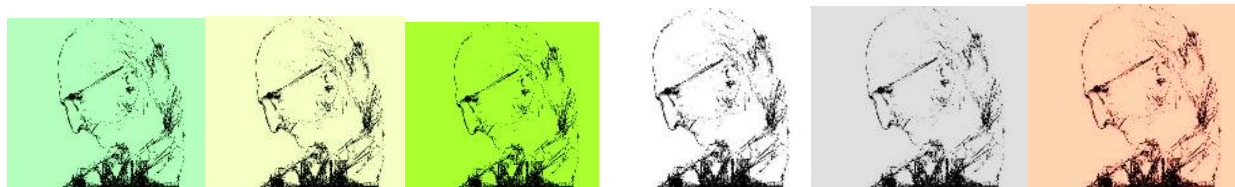


در همین خانه و در همین سالها ، فعالیت های ادبی فریدون شدت گرفت و رفتن و آمدهای دوستانش بیشتر و بیشتر .

و اما فعالیت های ادبی فریدون ، به گفته خود او ، از 17 سالگی آغاز شد :

" کمتر از 17 سال داشتم که اولین شعرم در صفحات " ادبی ایران ما " که زیر نظر فریدون تولی اداره می شد، انتشار یافت و حدودا در همان حوالی اولین ترجمه ام ، دو شعر از Rosnard [ژیل رونار] ، شاعر قرن شانزده فرانسه ، در "بامشاد" به سردبیری شاملو (که آن وقت ها اورا فقط به نام می شناختم) [...] " * ۸

تا آنجا که من دیده ام و می دانم ، نوشته ها (نقد ادبی) ، اشعار و ترجمه های بیشماری * 9 را در نشریات مختلف ، از جمله در : ایران ما ، بامشاد ، فردوسی (به سردبیری شاملو و بعدها محمود عنایت و کمتر یا اصلا در دوره عباس پهلوان) ، آسیای جوان ، ماهنامه اطلاعات (به سردبیری شاملو) ، کتاب هفته (بیشتر در دوران شاملو و محسن هشترودی و کمتر یا اصلا در دوران علی اصغر حاج سید جوادی و به. آذین) ، انتقاد کتاب ، هنر و سینما ، آژنگ (مسئول بخش ادبی فرهنگ فرهی) ، بازار (بعدها با نام سایبان و هردو زیر نظر محمد تقی صالح پور) ، آرش (در دوران اسلام کاظمیه و شاید هم در دوران سیروس طاهباز) ، بارو * 10 ، خوشه ، نگین (عنایت) و... گاه بانام مستعار ف. (الف) شاهین ، گاه بی نام و در اکثر موارد با امضای فریدون ایل بیگی منتشر کرد .



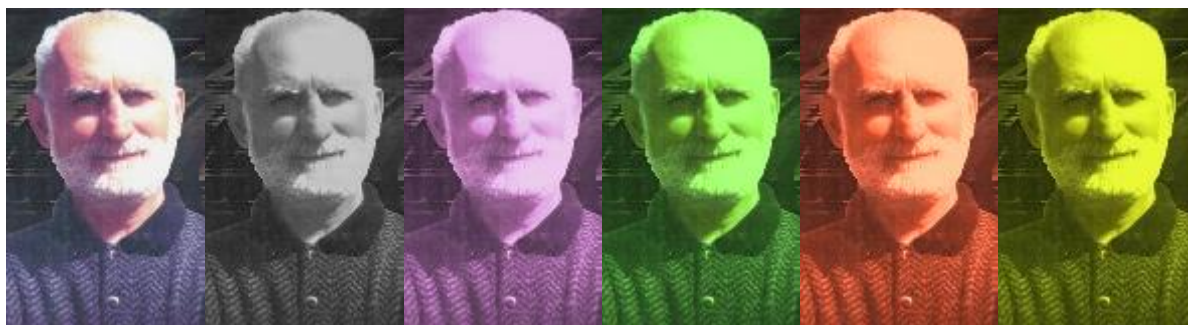
تا زمانیکه خوشه در می آمد ، تمام بعد از ظهر ها و بخشی از شبهایش را ، بعد از کار روزانه اش در بیمه های اجتماعی ، در همکاری با شاملو در دفتر خوشه (پست بهارستان ، نزدیک به سازمان برنامه ، کوچه صفیعلیشاه ؟) میگذراند و هرگاه که مدرسه نداشتیم ، مرا و یا برادرم ، حسین را با خود می برد .

ترجمه مردیکه به شیکاگو رفت از ریچارد رایت را انتشارات اشرفی (با احتمال زیاد در سال 45) بیرون داد و سقراط مجروح از برشت (ترجمه : تقریر از هوشنگ ازبجاری ، تقریر از فریدون ایل بیگی) را در سال 48 انتشارات پیام . پیش از ترک ایران ، جنوب (بگمانم از ژولین گرین) و عنکبوت (از هانری ترویا) را در اختیار انتشارات بامداد قرار داد و این انتشارات حتی در صفحات داخلی کتابهایش ، خبر از " بزودی منتشر می شود " شان میداد و من نمی دانم که بالاخره آنها را چاپ کرد یا نه .

در سال 46 ، کمی پیش و لختی بعد از جنگ ژوئن 67 اعراب و اسرائیل ، شبا ، بعد از اتمام کارش در بیمه های اجتماعی ، در سرویس خارجی کیهان ، به ترجمه مقالاتی از خبرگزاری ها میپرداخت و من هنوز دستخط چند تائی از این ترجمه هارا دارم .



در این سالها ، تقریباً با اکثر کسانی که در شعر و ادب سرشناس بودند ، اگر نه دوستی ، لااقل آشنائی داشت . غالباً آنها را در کافه نادری ، کافه فیروز (که روز های محفل آل احمد و روز های محفل شاملو راداشت و صاحب یا گارسونش پیر مرد ارمنی بشاش و چه شکلات های گرم و نابی داشت !) و شبها در هتل مرمر می دید و یا به خانه مان می آمدند * 11 .



در سال 1349 ، تنها با پانصد تومان ، بی آنکه آشنائی در فرانسه داشته باشد و یا جائی برای زیست و کاری برای گذران زندگی ، راهی این کشور شد و از اینجا دوره دوم (یا تازه) زندگی او آغاز می شود ...

از این دوره ، گفتمی بسیار بسیار است که نه جایش اینجاست و نه زمانش اکنون !

پایان موقت

* 1. این عنوان ، برداشت آزادی ست از لبریکته شماره ۳۹ یدالله رویائی ، آنجا که می گوید : " در آب دانشی ست / وقتی که می رود... " (لبریکته ها ، انتشارات نوید شیراز ، چاپ دوم ، 1371 ، ص 49) .

* 2. وقتی که می گویم " با مدد از خاطراتم ... " ، این بدان معناست که تحقیقی تاریخی و متکی بر داده ها و موازین علمی نیست ؛ خاطره ، گاه ، بامرور زمان " می لنگد " و بهمین خاطر در بسیاری از موارد " بگمانم " می آورم - چراکه ممکنست که نام افراد و اماکن و یا سال وقایع را بدرستی نیآورده باشم .

* 3. در نامه ای به دوستی به تاریخ 22 ژوئن 1998 می نویسد : " ... من که توفانها را پشت سر گذاشته ام ، نمی دانم چرا به این امواج کوچک اشازه می کنم . اصلاً نمی دانم چرا از خود سخن می گویم - از این " من " که ذرهء ناچیز است در مقابل عظمت جهان هستی . آنچه بر من می گذرد [...] درمقابل آنچه به تعداد بیشماری از انسانها می گذرد ، قطره ایست در مقابل یک اقیانوس :

گراز محنت دیگران بی غمی / نشاید که نامت نهند آدمی

پوسته هارا که کنار بزنی این چیز است که به گمانم مادر گذشته می جستیم (برخی براستی و محک تجربه نشان داد که بسیاری به دروغ - همان داستان با طناب پوسیده به ته چاه رفتن) و من هنوز ، نه از آن طریق به بن بست رسیده [...] ، به گونه ای دیگر ، در جستجوی آنم . درمقابل سرنوشت دیگران بی تفاوت بودن ، آدم شدن . "

*4. و این صفات را تا آخر عمر داشت. این را فقط نزدیکانش نمی گویند، حتی دوستان دور و نزدیکش می گویند. از جمله: "حس من نسبت به فریدون خیلی بیشتر از آن چیزهاییست که تعریف پذیرند. گاهی اوقات نگفته چیزها بیشتر از گفته شان حرف می زند. شرافت و حجب او را (بخصوص این آخری را) دور و بری های ما در آن زمان نداشتند و یا لاقبل به آن اندازه ها نداشتند." (از نمابر آقای یدالله رویانی به من به تاریخ 12 نوامبر 2001). و با در نامه بی تاریخ یکی از دوستانش - حوالی ژوئیه 1998؟ -، می خوانیم: "[...] ترا به خودت، به گذشته ات، به کارهایت و به صمیمیت و صفایت ارجاع می دهم. برای من تو از همان معدودی هستی که زندگی بخاطرشان می ارزد - تک چراغ هائی در ظلمت فراگیر."

*5. کلاس دوم با سوم ابتدائی بودم و بخوبی بیاد دارم که اگرچه مرکز تظاهرات در میدان بهارستان بود، اما تا محله ما، شاهپور/راه آهن هم آمده بود - با این شعار اصلی: "با خون خود نوشتیم: یامرگ یا مصدق!"

*6. در همین خانه بود که شاملو، در پی مشکلائی بعد از جدائی از همسر دومش، سه چهار ماهی با ما زندگی کرد و هرگز از خانه بیرون نسیرفت و این، اگر اشتباه نکنم، همزمان بود با 15 خرداد 42. فریدون در سال 39 با شاملو آشنا شد و این آشنائی به دوستی عمیقی گرائید. به مدت بیش از 10 سال از تمام دوستان ادبی قدیمی اش، از جمله شاملو، فاصله گرفت و تنها در سالهای 60 بود که روابطشان دوباره برقرار گردید. فریدون در نامه ای به "احمد عزیز"، به تاریخ 22 ژوئن 1998، از جمله چنین نوشت: "وه! چه دورانی گذشت. تو و من هم زنجیر بوده ایم، و دو قربانی سرنوشت [...] بعد از لسان الغیب، حافظ، گمان نمی کردم که کسی بتواند در زبان فارسی معجزه کند. مدتهاست که میدانم اشتباه کرده ام: حافظ زمان، معجزه گر جدید این زبان، نامش احمد شاملو است"

و شاملو، در کتاب "لورکا، ترانه های شرقی و اشعار دیگر، ترجمه احمد شاملو، سازمان انتشاراتی، فرهنگی و هنری ابتکار، چاپ اول 1359" را این گونه برای فریدون امضاء کرد: "برای فریدون عزیز، رفیق همیشه. 19.11.59"

*7. فریدون گیلانی، بعد از سال 57، یک کتاب دیگر (همراه با آربی آوانسیان، سعید سلطانیپور و ناصر رحمانی نژاد) از "جگن" را منتشر کرد.

*8. به نقل از نامه به تاریخ 22 مه 1997 فریدون به "ژ" و "ب" ("از دوستان خیلی خوبش که فریدون به شدت به آنها علاقه داشت").

*9. از جمله از: پل والر، آندره ژید، آندره بروتون، شارل بودلر، سارتر، آلبر کامو، چخوف، ژیل رتار، فرانتس کافکا، لورکا، روبر مرل، ریچارد رایت، ماکس برود، مارتن دو گار، تادوش نوواکوفسکی، مالارمه، داستایوسکی، تولستوی، ژولین گرین، ادگار آلن پو، بالزاک، هانری ترویا، آراگون و بسیاری نامه های آشنا و نا آشنا ...

*10. گردانندگان اصلی بارو، شاملو (یا = بامداد) و (رو = رویانی) بودند، اما فریدون از ابتدا تا انتها (سه شماره بیشتر در نیامد) و گام به گام با آنها بود و بنوعی کاری سه نفره بود. من خود شاهد بودم که برای در آوردن شماره اولش، سه شبانه روز نخواستند و بعد از اینمدت، برای استراحتکی، یکی دو ساعته، به خانه ما آمدند.

رویانی خوشبختانه در میان ماست و اگر گفته ام برخلاف واقعیت است می تواند توضیح بدهد. (بعد از نوشتن این مطلب، از آقای رویانی از طریق نما بر (فاکس) درخواست کردم تا نظر خود را بگویند و بقول معروف "تنها به خانه قاضی" نرفته باشم. جواب ایشان را در اینجا می آورم: "در مورد بارو و همکاریهای او نظر شما درست است. ولی چون نسخه های بارو در اینجا ندارم یادم نمی آید به مطالبی که فریدون همکاری کرده بود اشاره کنم."

*11. از کسانی و نامه های که بیادمانده است (نامه های با حروف درشت، کسانی بودند که مرنب و گاه هر شب و هر روز، و مابقی بندرت یا کمتر): منوچهر آتشی، نصرت رحمانی (که با خط زیبایش - لاقبل از نگاه کودکانه ام -، بروی دیوار گچی اتاق فریدون، این گفته

سارتر از کتاب دستهای آلوده را نوشته بود : " آلوده تر از دستهای آلوده ، دستهای شسته از همه چیز است ! " ، احمد شاملو، مظفر و یدالله رویائی ، محمود کیانوش ، حسن قائمیان ، صفدر تقی زاده ، محمود عنایت ، غلامحسین ساعدی ، بهرام اردبیلی ، پرویز شاپور ، (و شاید سیروس طاهباز ، اسلام کاظمیه ، نجف دریا بندری) ، فریدون گیلانی ، نوذر پرنگ ، روستا باختری (نویسندهء افغانی مقیم ایران در آنزمان و اکنون در آلمان) م. آزاد ، منوچهر نیستانی و بسیاری نامهای دیگر ...



نوشته های فریدون